

بررسی تطبیقی مسیح (ع) در شعر ادونیس و شاملو

خلیل پروینی^{۱*}، حسین عابدی^۲، غلامحسین غلامحسین زاده^۳

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. کارشناس ارشد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دریافت: ۹۰/۱/۲۳

پذیرش: ۹۰/۳/۲۲

چکیده

داستان پیامبران، بیان معجزات و سرگذشت پرماجرا و آموزنده آنان از دیرباز به عنوان عناصری مؤثر به صفحات شعر و ادب راه یافته و اسباب زیبایی اثر و توجه خواننده را موجب شده است. یکی از زیباترین، مؤثرترین و موردتوجه‌ترین این داستان‌ها، داستان عیسی مسیح (ع) است. در ادبیات گذشته، بیشتر برداشت‌های شاعرانه از ایشان، برگرفته از نگرش اسلامی به این شخصیت الهی بوده و نگرش مسیحی که در موارد مهمی با نگرش اسلامی در تضاد و تقابل است کمتر بروز یافته است. اما در ادبیات جدید و به‌ویژه شعر معاصر عربی و فارسی، این تلقی از مسیح (ع) با چرخشی قابل‌ملاحظه، سویه‌ای مسیحی به خود گرفته و مفاهیمی هم‌چون رنج‌های مسیح (ع)، مصلوب‌شدن ایشان، قربانی‌شدن ایشان برای پرداخت کفاره گناهان بشر و رستخیز مسیح (ع) پس از مرگ، از انجیل به ابیات شاعران راه یافته است. این مفاهیم که امروزه به مفاهیمی اسطوره‌ای و نمادین در هنر مسیحی تبدیل شده‌اند، شاعران را در بیان آنچه از اضطراب‌های درونی، رنج ملت‌های ستمدیده، جور حاکمان و حکومت‌های بیدادگر و... می‌بینند، بسیار یاری می‌رسانند.

ادونیس و احمد شاملو از شاعران نوپرداز و متجددی هستند که بخشی از اشعار خود را به ترسیم نمادین و اسطوره‌ای از مسیح (ع) اختصاص داده‌اند.

این پژوهش تطبیقی می‌کوشد با تکیه بر مکتب آمریکایی در ادبیات تطبیقی، به تحلیل و بررسی



تطبیقی اشعار ادونیس و شاملو، با موضوع مسیح (ع) بپردازد و جلوه‌های مسیحی یا اسلامی این شخصیت دینی در شعر دو شاعر، نوع اسلوب دو شاعر در این‌گونه شعرها، نقاط اختلاف و اشتراک میان آن دو در برداشت‌های نمادین از مسیح (ع) میزان موفقیت یا ناکامی هریک در استخدام این نماد را به بوته تحلیل و بررسی بسپارد.

واژگان کلیدی: ادونیس^۱، شاملو^۲، اسطوره مسیح^۳، شعر معاصر عربی، شعر معاصر فارسی.

۱. مقدمه

میراث گذشته ملی یا بشری، اعمّ از تاریخ، فرهنگ، دین، ادبیات و... منبع الهام بسیاری از ادیبان و از جمله شاعران عرب در ادوار مختلف تاریخ ادبی عرب، به‌ویژه بعد از پیدایش شعر آزاد در دوره معاصر بوده است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در آثار خویش از آن بهره جسته‌اند.

این میراث غنی از نظر کارکرد شعری، پس از ظهور تلاش‌های جدی در زمینه شعر آزاد از سوی بدر شاکر السیاب و نازک‌الملائکه، لباس دیگری به تن کرد که با گذشته متفاوت بود. پس از این تاریخ (حدود نیمه دوم قرن بیستم)، شاعران معاصر عرب با تأثیرپذیری از ادبای غرب، نمادها و اسطوره‌ها (که بخشی از میراث گذشته هستند) را در شعر خویش به عناصری مهم و تأثیرگذار بدل کردند و از ورای این عناصر با مخاطب خویش به گفت‌وگو نشستند؛ امری که در میان شعرای معاصر قبل (امثال بارودی و شوقی و مطران و...)، نمی‌توان سراغ گرفت. به عبارت دیگر اینان اگرچه در شعر خویش به سنت گذشته اهتمام دارند، اما این به «کارگیری»، همانند شعر شاعران آزاد، «نمادین» نیست و در ورای آن به امری یا قضیه‌ای خاص اشاره ندارند.

یکی از این موارد فراخوانی میراث و رویکرد به گذشته، استفاده نمادین از عناصر و شخصیت‌های دینی است که به نحو فزاینده‌ای در این دوره (معاصر) رواج یافته و به یکی از ویژگی‌های بارز آن تبدیل شده است.

بعد از اسطوره‌های باستانی یونان و روم و معادل‌های فینیقی و بابلی آن‌ها و آنچه در کتاب

1. Adonis
2. Shamloo
3. jesus' myth
4. symbolic

شاخه زریں - اثر جیمز فریزر - آمده، شایع‌ترین سمبل‌های اساطیری که در ادبیات معاصر عرب به‌کاررفته، اسطوره‌های دینی و به‌ویژه مسیحیت است (رجائی، ۱۳۸۱: ۴۷) و حضرت مسیح (ع) یکی از نمادهای الهام‌بخشی است که شاعران با واکاوی ویژگی‌های شخصیتی و موضوعات مرتبط با حیات ایشان، درونمایه اشعار خود را در آن جست‌وجو می‌کنند.

شاعران پیشرو معاصر عرب مانند بدر شاکرالسیاب، عبدالوهاب البیاتی، نازک‌الملائکه، ادونیس، یوسف الخال (مسیحی)، خلیل حاوی (مسیحی)، محمود درویش، صلاح عبدالصبور، احمد عبدالمعطی حجازی، امل دنقل، توفیق زیاد و... در برخی از اشعار خود از این نماد بهره جسته‌اند. با اینکه بیشتر این شعرا مسلمان هستند، اما با نگرش اسلامی و تصویری که این دین آسمانی از مسیح (ع) ارائه می‌دهد، در اثنا یا گرداگرد این شخصیت، آنچه را که مایه الهام و آفرینش ادبی خویش باشد نیافتند، در نتیجه آنچه که مسیحیت درباره مسیح (ع) بدان قائل است، «به خصوص داستان به صلیب‌کشیدن ایشان، رنج، فداه‌ی و برانگیخته‌شدن دوباره وی» (عشری زاید، ۲۰۰۶: ۸۲) را بیش از دیگر موضوعات و مفاهیم، در شعر خویش به کار گرفتند.

علی احمد سعید إسیر (معروف به ادونیس) یکی از بزرگ‌ترین شاعران دوره معاصر عرب است که در اشعار خویش از نماد مسیح (ع) بهره برده است. او که شاعری مسلمان و بنابر اقوالی، شیعی است، مانند اغلب قریب به اتفاق شاعران دیگر از منظر یک مسیحی به زوایای زندگی مسیح (ع) می‌نگرد و از خلال آن نگرش به بیان سخن خویش می‌پردازد. شاعران برجسته معاصر فارسی مانند احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، محمدرضا شفیعی کدکنی، منوچهر آتشی، سیاوش کسرای، فریدون مشیری و... نیز از زندگی مسیح (ع) الهام گرفتند و در شعر خود به وی توجه کردند. هرچند اینان از نظر حجم پرداخت به این شخصیت، به سطح شاعران عرب نمی‌رسند، اما احمد شاملو بیش از دیگر هم‌عصران خویش، مسیح (ع) را به شعر خویش کشانده است.

۲. پیشینه تحقیق

در ادبیات معاصر عرب و همچنین در ایران، کتاب یا مقاله‌ای که به‌طور اختصاصی به موضوع مسیح (ع) در شعر معاصر یا در شعر یک یا چند تن از شعرا پرداخته باشد، موجود نیست، اما در برخی از کتاب‌های نقدی در کنار دیگر موضوعات به نماد مسیح (ع) نیز اشاره



شده است. در میان پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکترا در دانشگاه‌های ایران، دو پایان‌نامه دکترا به ادونیس و شعرش اختصاص یافته است که خانم رجاء ابوعلی در دانشگاه علامه طباطبایی (ره)، اسطوره‌ها را در شعر وی بررسی کرده و دیگری را آقای عدنان طهماسبی در دانشگاه تهران تهیه کرده است.

در شعر معاصر فارسی و درباره حضور مسیح (ع) در شعر شاملو نیز کتاب یا تحقیقی مستقل که به این کار همت گماشته باشد، به دست نیامد، اما در برخی از کتاب‌های تحلیلی شعر نو به طور ضمنی به حضور مسیح (ع) در شعر شاملو اشاراتی شده است و در قسمتی از مقاله آقای خادمی کولایی به این شخصیت پرداخته شده است. همچنین کتاب *سیمای مسیح (ع) در ادبیات فارسی* از خانم دکتر قمر آریان منتشر شده است که ایشان شعر شاعران قدیم را تا دوره قاجار بررسی کرده‌اند.

۳. موضوعات مشترک در شعر دو شاعر

۳-۱. تولد مسیح (ع)

ادونیس با پیوند عمیقی که با سنت دینی و اسلامی خویش دارد، در چندین مورد به حادثه میلاد مسیح (ع) از مریم (س) و حادثه تکان دادن نخل اشاره می‌کند. وی در قصیده‌ای بر مریم عذراء (س) چنین درود می‌فرستد:

وَالسَّلَامُ لِمَرْيَمَ - حُبْلَى بِلَا دَنْسٍ، وَلوَدَا بِلَا نِكَاحٍ (مجموعه اول الجسد آخر البحر، ۶۵)
(و سلام بر مریم؛ آنکه بی‌آلایشی آبستن شد و طفل نهاد، بی‌پیوند).

و در جای دیگری می‌گوید:

مَنْ يُعْطِينِي وَرَقَةً أَحْمَلُهَا أَكْدَاساً مِنَ الْبُخُورِ وَ الصَّنَدَلِ أَنْقَطُهَا / كَالْعَرُوسِ وَ أَجْلُهَا / أَقْرَأُ عَلَيْهَا سُورَةَ مَرْيَمَ / أَهْزُ فَوْقَهَا جُدُوعِي مِنَ الشُّوقِ وَ الحُمِّ / وَ أُرْسِلُهَا إِلَى أَجْبَائِي .. (الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱: ۵۶۹)

(کیست که برگی به من عطا کند تا از بخور و سندل بر آن بار کنم/ و مانند نوعروسی آن را بیاریم و جلایش هم/ برایش سوره مریم بخوانم / و ساقه‌هایم را از اشتیاق و رؤیا بر آن بتکانم/ و آن‌ها را به سمت دوستانم روانه کنم...).

شاعر از آیه قرآنی ﴿ وَهَزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ﴾ (۲۵) (مریم) الهام

گرفته است. شاعر در اینجا با اندک تغییری در کلمات آیهٔ مربوط به حادثهٔ تکان درخت خرما، از یکی از اشکال استخدام قرآنی استفاده کرده است.

اما شاملو به تولد مسیح (ع) این‌گونه اشاره می‌کند:

«- در بستری حقیر، امیدی به جهان آمده است. / ای باکره‌گانِ اورشلیم! راه بیت‌الحم کجاست؟»^(۲) (مجموعه آثار، دفتر یکم: ۳۹۲).

یا:

«ما همه عذراهای آبستیم: / بی‌آنکه پستان‌هایمان از بهار سنگینِ مردی گل دهد (مجموعه آثار، دفتر یکم: ۵۲۵).

زایمان باکره از طریق سنت یونانی وارد مسیحیت شده است؛ برای مثال وقتی که چهار انجیل را می‌خوانیم، تنها انجیلی که در آن از زایمان باکره صحبت می‌شود، انجیل «لوقا» است و لوقا یونانی است. آنچه به گونه‌ای نمادین به آن اشاره می‌شود، ولادت جسمانی عیسی (ع) نیست، بلکه اهمیت معنوی اوست. این چیزی است که زایمان باکره به نمایش می‌گذارد. قهرمانان و نیمه‌خدایان به این صورت به دنیا می‌آیند (کمبل، ۱۳۸۰: ۲۶۰ و ۲۶۴).

۲-۳. مجوسیان شرق

در انجیل متی آمده است: «و چون عیسی در ایام هیرودیسی پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند:

«کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم» (۲: ۱-۳).

كَانَ فِي وَجْهِ الْمُسَافِرِ، فِي وَجْهِ النَّجْمِ، وَ كَانَ لَيْلٌ يَجُوسُ / وَ تَلَاَقَتْ يَدَانَا / تَلَاَقَتْ خُطَانَا / وَ تَلَاَقَتْ رُؤَانَا، / وَ هَبَطْنَا، رَأَيْنَا وَ غَبْنَا / وَ ظَهَرْنَا وَ غَبْنَا / وَ أَتَى بَعْدَنَا الْمَجُوسُ (الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۲، ۳۱).

(چهره‌ات مسافری بود و چهره من ستاره‌ای/ و شبی که در تاب جست‌وجو بود/ دست‌هایمان به هم رسید/ گام‌هایمان نیز/ و رؤیاهایمان به هم پیوست/ هبوط کردیم، دیدیم و غایب شدیم/ پیدا گشتیم و غایب شدیم/ و مجوسیان پس از ما آمدند).

نجم، همان ستاره‌ای است که مجوسیان شرق آن را دیده بودند و نشانهٔ تولد پادشاه



یهود می‌دانستند و به همین دلیل به اورشلیم آمده بودند. ادونیس در این قصیده خود را آن ستاره‌ای می‌داند که خبر از آمدن موعودی می‌داد و مخاطب خویش (که احتمالاً همسر یا محبوب اوست) مریم (س) است که حامل آن مسافر موعود بود و سپس می‌گوید آنگاه که ما به هم رسیدیم و منتظر پای به گیتی نهاد، مجوسیان آمدند.

در شعر شاملو اینان همان «مسافران خسته»، «مردان خسته» و «زائران خسته» هستند: از راه‌های پر غبار، مسافران خسته فرا می‌رسند ... (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۳۹۱). این مسافران خسته در پی پادشاه یهودند تا هدایای طلا و کُنْدُر و مُر به وی هبه کنند.

۳-۳. العازر

یکی از نمادهای رستاخیز و خیزش پس از مرگ (در کنار نماد مسیح)، العازر است که مفهومی مشابه با مسیح (ع) دارد. داستان زنده‌شدن او توسط معجزه مسیح (ع)، خاص انجیل یوحنا^(۱) (۱۱: ۱-۴۴) است. ادونیس در قصیده «أقالیم النَّهار و اللَّیْل» نقاب مسیح (ع) را بر چهره می‌زند و می‌گوید که می‌تواند العازر را حیات دوباره عطا کند:

قادرٌ أنْ أُصَيِّرَ وَجْهِي بِحَيْرَةٍ لِلْبَجَعِ وَ أَجْعَلَ أَهْدَابِي غَابَاتٍ، / وَأَصَابِعِي رِبْعاً وَ أَعْرَاساً. قَادِرٌ أَنْ أُبْعَثَ أَلِيعَازَرَ فِي كُلِّ خُطْوَةٍ / أَخْطُوها، / لِكِنَّ الْفَرْحَ غَائِبٌ وَ لَمْ تَحْنِ سَاعَةُ الظُّهُورِ (الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱، ۵۸۶).

(می‌توانم چهره‌ام را دریاچه‌ای سازم برای پلیکان‌ها و مژه‌هایم را جنگلی بسازم و سر انگشتانم را بهار و تازه‌عروسانی. می‌توانم عازر را در هر گام که می‌پیمایم زندگی دوباره ببخشم/ لیک شادی آن دم غایب است و سرزده است ساعت حضورش).

ادونیس برخورد کاملاً منطقی با انجیل در مورد العازر دارد. هرچند شاعر/ مسیح دست به کار این معجزه نمی‌شود چون به عقیده او زمان مناسب آن فرا نرسیده و شادی و امیدی که به این کار ترغیب کند، مهیا نیست. این است که فعلاً آن را مسکوت می‌گذارد.

شاملو در «مرگ ناصری» با اسطوره العازر برخوردی ساختارشکنانه دارد. او که بنا به قول انجیل یوحنا (۱۱:۳) از دوستان مسیح (ع) بوده، در این شعر با سیمای فردی ناسپاس نمایان می‌شود:

از صفِ غوغای تماشاگران/ العازر/ گام زنان راه خود را گرفت/ دست‌ها/ در پس پُشت/ به

هم در افکنده،/ و جاننش را از آزارِ گران دینی گزنده/آزاد یافت:/ « - مگر خود نمی‌خواست، ورنه می‌توانست!» (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۶۱۳ و ۶۱۴).

العازر به جای آنکه به سوی مسیح (ع) بیاید، به او پشت می‌کند و در اوج بی‌خیالی و بی‌اعتنایی، دست‌ها را در پس پشت گرفته و از صف تماشاگران خود را جدا می‌کند و می‌گوید: «مگر خود نمی‌خواست، ورنه می‌توانست!»

شاملو با این جمله، جدال درونی العازر را که در پی توجیه رفتار حق‌ناشناسانه و ناسپاس خویش است، به خواننده نشان می‌دهد.

۳-۴. شام آخر

در انجیل‌ها چنین آمده است که مسیح (ع) در آخرین شب عمر خویش با حواریون، شام آخر را تناول کرد و امروزه به یادبود، آن مراسم عشای ربانی توسط مسیحیان برگزار می‌شود. عشای ربانی را بسیاری از مسیحیان نماد اصلی مسیحیت می‌دانند، زیرا تجدیدخاطره آن شام آخر است (ویلسون^۱، ۱۳۸۶: ۳۸). ادونیس در قصیده «طَلَسْم» به شام آخر مسیح (ع) و حواریون اشاره می‌کند که نان را برکت داده و گفت: «بخورید که این جسد من است» و پیاله‌ای گرفت، به آن‌ها داده و گفت: «بخورید که این خون من است» (لوقا، ۲۲: ۱۹ و ۲۰).

هَذَا هُوَ النَّصُّ الَّذِي أُعْطِينَاهُ عَهْدَنَا لِكِي نَتَّخِذَهُ دَلِيلًا، وَ لِكِي نَغْطِي بِهِ أَمَاكِنَ الْعِبَادَةِ، وَ نَصْنَعُ مِنْهُ، وَفَقًا لِأَحْوَالِنَا، شَرَابًا أَوْ خُبْزًا (أَوَّلُ الْجَسَدِ آخِرُ الْبَحْرِ، ص ۲۲۱).

(این همان متنی است که آگاهی‌مان را بدو عطا کردیم تا دلیل راهمان برگیریمش، تا عبادتگاه‌ها را با آن بپوشانیم. بر حسب حالمان از او شراب یا نان بسازیم).

شاملو می‌گوید:

و هر شام / چه بسا که «شام آخر» است / و هر نگاه/ای بسا که نگاهِ یهودایی (مجموعه آثار، دفتر یکم: ۵۸۳).

۳-۵. یهودا و خیانت به مسیح (ع)

در شام آخری که مسیح (ع) با حواریون خویش در خانه یکی از اهالی اورشلیم به غذا

1. Wilson
2. the last supper

مشغول است، آشکارا یکی از حواریون خویش به نام یهودای اسخریوطی را به عنوان عامل خیانت به خود متهم می‌کند (متی: ۲۶/۲۰-۲۵). در قصیده «صوت» ادونیس، عاشقان مسیح (ع) - نه شخص یهودا- را خیانتکاران به مسیح (ع) معرفی می‌کند. در این شعر، مهیار^(۴) همان مسیح (ع) است که یارانش (حواریون) و دیگر مردم الجلیل، همگی در خیانت به او شریکند، زیرا او را در انجام رسالتش یاری نکردند، او و بزرگی و آیین راستینش را شناختند اما در نیمه راه تنها رهایش کردند:

مَهیارُ وَجَهُ خانَهُ عاشِقُوه / مَهیارُ أَجراسُ بلا رَین / مَهیارُ مَکتوبُ عَلی الوُجوه / أُغنیةُ
تَورُنّا خِلسةً / فی طُرُقِ بَیضاءَ مَنفِیةً، / مَهیارُ ناقُوسُ مِن التائِهین / فی هذِهِ الأَرْضِ الجِلیلیةِ
(الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱، ۲۵۵).

(مهیار چهره‌ای است با عاشقانی خیانتکار/ مهیار زنگ‌هایی است که آن‌ها را طنینی نیست/ مهیار ترانه‌ای است بر چهره‌ها نوشته/ که دزدانه به دیدارمان می‌آید/ در جاده‌های سپید تبعیدی/ مهیار ناقوسی از سرگشتگان است/ در این دیار جلیلی).
شاملو، این خائن به مسیح (ع) را با اوصاف دیگری نیز مورد اشاره قرار داده است؛ مانند مرد سرگشته و مرد تلخ (در شعر مرد مصلوب):
برابرِ دکهٔ ریس فروشِ یهودی/تاریک ایستاده بود مردِ تلخ، انبانچهٔ سی پارهٔ نقره در مُشتش.

۳-۶. تاج خار

«آنگاه سپاهیان او (مسیح) را به سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند و جامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار، بر سرش گذاردند و او را سلام کردن گرفتند که «سلام ای پادشاه یهود» (مرقس، ۱۵: ۱۶-۱۸). این روایت انجیل‌ها است دربارهٔ استهزای سربازان رومی، آنگاه که مسیح (ع) را برای به صلیب کشیدن می‌بردند.
در قصیده «مدینه الأنصار» (شهر یاران) ادونیس با بیانی نیمه‌آشکار، به سه داستان نقب می‌زند؛ ابتدا داستان سفر رسول اکرم (ص) به شهر طائف را مطرح می‌کند که مردم آنجا با سنگ، ایشان را مجبور به ترک شهر کردند و نتوانست پیام خویش را به آن‌ها برساند، سپس داستان مسیح (ع) را بیان می‌کند که با گذاشتن تاج خاری به پای صلیب کشانیدند و داستان

1. Mahyar

سوم، داستان ققنوس یا حلاج است که در آتش سوختند و از خاکستر آن‌ها زندگی رویید. قهرمان این شعر مهیار است، اما شاعر دلالت و ارونه‌ای را به قصه بخشیده است. ادونیس «شهر یاران» مهیار را برخلاف مدینه پیامبر (ص) تصور می‌کند که با سنگ‌ها و یا تاج خار (تداعی‌کنندهٔ برخورد با مسیح (ع)) قهرمان شعر را اخراج یا مصلوب می‌کنند یا هم‌چون حلاج به دار و سپس به آتش می‌کشند:

لَاقِيهِ يَا مَدِيْنَةَ الْأَنْصَارِ / بِالشُّوكِ، أَوْ لَاقِيهِ بِالْحِجَارِ / وَ عَلَيَّ يَدِيهِ / قَوْسًا يَمُرُّ الْقَبْرُ / مِنْ تَحْتِهَا،
وَوَجِي صُدْغِيهِ / بِالْوَشْمِ أَوْ بِالْجَمْرِ - / وَ لِيَحْتَرِقَ مَهْيَارِ (الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱، ۲۶۲).
(به پیشواز او شوای شهر یاران! / با خاربوت‌ها یا سنگ‌پاره‌ها/ و دستانش را بیاویز/ بر کمانی که گور می‌گذرد/ از زیر آن/ و بر پیشانی‌اش تاجی بنشان/ از خال یا اخگر/ در آتش سوخته باد مهیار).

شاملو با استفاده از این نماد، مردم را به قیام و مبارزه فرا می‌خواند:
و اگر تاج خاری نیست / خودی هست که بر سر نهید/ و اگر صلیبی نیست که بر دوش کشید/ تفنگی هست، / (اسباب بزرگی/ همه آماده!) (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۵۸۲).

۳-۷. جُلجتَا

موضعی که بنا بر روایت انجیل‌ها مسیح (ع) در آنجا به صلیب کشیده شد و جلجتا لغتی است عبرانی (یوحنا، ۱۹: ۱۷) شاعر در قصیده «العصر الذّهبي» (عصر طلایی) با پوشش نقاب، مسیحی است که از مرگ پیشی می‌گیرد و باکی از رویارویی با جلجتای خویش ندارد. او بدین سرنوشت آگاه و عاشق است و حاضر نیست آنرا با چیزی معامله کند:

«جُرَّةٌ يَا شَرْطِي ...» / «سَيِّدِي أَعْرِفُ أَنْ الْمِقْصَلَ / بِانْتِظَارِي / غَيْرَ أَنِّي شَاعِرٌ أَعْبُدُ نَارِي / وَ أُحِبُّ الْجُلْجَلَةَ». / «جُرَّةٌ يَا شَرْطِي / قُلْ لَهُ إِنَّ جِذَاءَ الشُّرْطِي / هُوَ مِنْ وَجْهِكَ أَجْمَلُ». / آه يَا عَصْرَ الْجِذَاءِ الذَّهَبِيِّ / أَنْتِ أَعْلَى أَنْتِ أَجْمَلُ (الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱، ۴۴۶).

(ای پاسبان! او را بکش.../ قربان! می‌دانم که گیوتین در انتظار من است/ اما من شاعری هستم که آتش خویش را می‌پرستم/ و جلجتای خویش را عاشقم/ ای پاسبان! او را بکش/ به او بگو که کفش پاسبان از چهره تو زیباتر است/ آه ای قرن کفش‌های طلایی/ تو محبوب‌تری، تو زیباتری).
شاعر اندیشهٔ رستاخیز را در پرستش آتش، نمایان کرده (أَعْبُدُ نَارِي) و میان فینیق (ققنوس) و



مسیح (ع) پیوند ایجاد نموده است.

او با این قطعه وضع هنرمندان نوآور را در میان واقعیت‌های قرن بیستم به صورت طنزآلود به تصویر کشیده است؛ زمانه پست و حقیری که کفش پاسبان برتر از شاعر و زیباتر از چهره اوست. از این رو ادونیس با مسیح (ع) و ققنوس به صورت نمادین یکی می‌شود تا گذشته پربار را به آینده‌ای امیدوار پیوند دهد (عرب، ۱۳۸۳: ۷۹ و ۸۰).

شاملو می‌گوید:

«آنک منم که سرگردانی‌هایم را همه/تا بدین قلّه جُلبُتا/پیموده‌ام» (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۴۴۱).

۸-۳. مصلوب‌شدن و آلام صلیب

رنج‌هایی که مسیح (ع) در راه رسالت خویش تا لحظه تصلیب و عروج به آسمانش متحمل شد، بعدها در مسیحیت در برگرفته نمادهایی شد که هریک به نحوی بخشی از این رنج‌ها و آلام را به نمایش می‌گذارند. برخی از این نمادها که به «نمادهای رنج مسیحیت» مشهورند، شامل صلیب، میخ، تازیانه، تاج خار، نیزه، سی‌تکه نقره (اشاره به خیانت یهودا)، خروس (اشاره به سه‌بار انکار مسیح (ع) توسط پطرس حواری)، اسفنج (مربوط به لحظه تصلیب مسیح (ع)) (کوپر، ۱۳۸۶: ۱۶۹) و ... هستند که در عرصه‌های گوناگون شعر و ادب و هنر جلوه یافته‌اند. البته «نماد مرکزی هنر مسیحی، چلیپا (= صلیب) و چلیپای شهادت مسیح (ع) است» (یونگ، ۱۳۸۷: ۳۷۱).

در قصیده «الثائر» (انقلابی) چنین از حرارت انقلابی خویش می‌گوید:

شُدُّ يا ثائرُ، يا عاصِفُ، زَنَدَكَ / فَالْأَعَالِي تَشْتَهِي، تَعَشِقُ بِنَدَكَ / ما هُوَ الْعَالَمُ بَعْدَكَ؟ / هَذِهِ زَلْزَلَةٌ تَرْتُو إِلَيْكَ / تُشْنَتُ تَحْتَ يَدَيْكَ، فَأَثَرُهَا وَ أَدْرِهَا / وَلَيْكَ الْآلِحْدُ حَدُّكَ. / وَسِعَ الدُّنْيَا إِذَا شِئْتَ، / وَ إِن شِئْتَ اخْتَصِرْهَا: / جُمِعَ التَّارِيخُ عِنْدَكَ. / لَكَ غَنِيَّةُ حَيَاتِي / لَكَ رَبِّيَّةُ عَلَى الثُّورَةِ ذَاتِي. / وَ تَفَجَّرْتُ لَهِيْبًا / وَ تَعَلَّقْتُ صَلِيْبًا. / كُلُّ حَرْفٍ فِي نَشِيدِي / طِينُ إِنْسَانٍ جَدِيدٍ / يَتَغَدَّى بِكَ بِالشَّمْسِ الْعَتِيْقَةِ / يَتَغَدَّى بِالْحَقِيْقَةِ... (الأعمال الشعرية الكاملة، ۱۴۴ و ۱۴۵)

(ای انقلابی! ای طوفان! همت کن / که قله‌ها خواهان تو اند و بیرق، تو را عاشقند / جهان پس از تو بی‌قدر است / این غرشی است که چشم به تو دوخته است / و با دستان تو پروریده شده / پس آن را برانگیزان و به دوران انداز / باید که به انتها باشی / دنیا را وسعت بخش / ورنه کوتاهش نما / همه تاریخ تویی / برای تو زندگیم را سرودم / و برای تو خویشتن را بر

این انقلاب ساختم/ و زبانه کشیدم/ و مصلوب شدم/ هر حرف از ترانه‌ام/ سرشت انسان تازه‌ای است/ از تو نیرو می‌گیرد/ از آفتاب دیرسال/ از حقیقت ... (یکی دیگر از قصایدی که در آن ادونیس از خلال یکی از معادل‌های مسیح (ع)، یعنی پرنده سیمرخ یا عنقاء یا فینیق یا ققنوس، به مسیح (ع) و مصلوب‌شدن او اشاره می‌کند، قصیده «البعث و الرماد» (رستاخیز و خاکستر) است. از عنوان قصیده به‌خوبی می‌توان به داستان این مرغ افسانه‌ای که در آتش خویش می‌سوزد و دوباره از خاکسترش پرنده‌ای به حیات باز می‌گردد، پی برد. فینیق همان مسیح است که بر صلیب می‌میرد، در دنیایی عداوتگر و غریب تا رهایی و نجات را برای بشریت فراهم سازد (رزوق، ۱۹۹۰: ۵۸).

شاعر می‌گوید:

لِلْمَوْتِ، يَا فِينِيقُ، فِي شَبَابِنَا/ لِلْمَوْتِ فِي حَيَاتِنَا/ مَنَابِعُ، بِيَادِرُ / لَيْسَ رِيَا حِوَادَةً / وَ لَا صُدَى الْقُبُورِ فِي حُطُورِهِ / وَ أَمْسِ مَاتَ وَاحِدًا / مَاتَ عَلَى صَلِيبِهِ / حَبَا وَ عَادَ وَ هَجَهُ / كَانَ يُرَى بُحَيْرَةً مِنْ كَرَزٍ / حَرِيقَةً مِنَ الضِّيَاءِ، مَوْعِدًا (الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱، ۱۵۹).

(ای ققنوس! مرگ برای جوانی ما / و برای زندگی ما / سرچشمه‌ها و خرمن‌ها (از برکت) دارد/ در گذر مرگ تنها باد تنهایی و پژواک گور نیست/ دیروز یکی بر صلیب جان داد/ خاموش شد، اما دیگر بار از دل تاریکی و خاکستر درخشید/ او همچون دریاچه‌ای از گیلان به نظر می‌آمد/ و جرقه‌ای از نور، یک میعاد).

اندیشه رستاخیز و زندگی دوباره از نگاه ادونیس و دیگر شاعران تموزی جلوه‌های گوناگون می‌یابد و اینجا است که سرنوشت مسیح و فینیق، مرگ، اما خیزش دوباره پس از آن است. ادونیس در عرصه تجربه زندگی معاصر عربی، بی‌سامانی، نگرانی، یأس و ناامیدی نسل کاملی را در تناسب با مرگ قربانی می‌داند که رهایی و نجات و در نتیجه زندگی دوباره با قدرت و شور تازه را از نو عرضه می‌کند (الجیوسی، ۲۰۰۱: ۸۰۸):

فِينِيقُ تِلْكَ لَحْظَةٌ أَنْبَعَاكَ الْجَدِيدِ صَارَ شِبَهَ الرَّمَادِ صَارَ شَرَرًا وَ لَهْبًا كَوَاكِبِيًّا وَ الرَّبِيعُ دَبَّ فِي الْجُدُورِ. (ققنوس! آن لحظه رستاخیز دوباره توست، همانند خاکستر شد و همانند لهیب آتشی درخشان،

و بهار به ریشه‌ها رخنه کرد).

این نماد در مسیحیت نماد رستاخیز^۱ و مسیح است که در آتش رنج نابود شده و در روز

1. symbol of the doomsday



سوم دوباره برخاسته است (کوپر، پیشین: ۲۷۸)

شاملو رنج‌های خویش را این‌گونه با مسیح (ع) به هم می‌آمیزد:

آنک منم/ میخِ صلیب از کفِ دستان به دندان برکنده./ آنک منم/ پا بر صلیبِ باژگون نهاده/ با قامتی به بلندی فریاد (مجموعه آثار، دفتر یکم: ۴۴۱).

و:

و کاج سرفرازِ صلیب چنان پربار است/ که مریم سوگوار/ عیسای مصلوبش را باز نمی‌شناسد (مجموعه آثار، دفتر یکم: ۳۹۳).

در آیین مسیحی کاج به سبب سبزی‌نگی دائم، نماد بی‌مرگی، باروری و آفرینندگی است و یکی از رسوم شب ولادت مسیح (عید کریسمس) آراستن درخت کاج است (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۲۲).

و دریغا که راهِ صلیب/ دیگر/ نه راهِ عروج به آسمان/ که راهی به جانبِ دوزخ است و/ سرگردانی جاودانه روح (مجموعه آثار، دفتر یکم: ۵۸۴).

۳-۹. رستاخیز

در قصیده «مرثیه الحلاج» ادونیس دو داستان منصور حلاج و مسیح جلیلی را با هم ادغام می‌کند. هر دو داستان، پایانی مشابه دارند، برای حلاج بر سر دار رفتن و سوختن و خاکستر شدن و برای مسیح (ع) صلیب؛ اما این مرگ بر دار یا صلیب، پایان زندگی واقعی آن‌ها نیست، زیرا زندگی دوباره آن‌ها پس از مصلوب‌شدن آغاز می‌شود.

حلاج که زمانی به دلیل کج‌فهمی هم‌عصرانش از کلام و اندیشه او، بی‌گناه در بغداد بر دار رفت، اکنون نمادی برای زایش در عصر پرتلاطم و مرگ‌زای شاعر است؛ همان‌گونه که مسیح (ع) در سرزمین الجلیل، بی‌گناه مصلوب شد، به این دلیل که درک صحیحی از پیام او به عمل نیامد. حال وقت آن فرا رسیده است که حلاج یا مسیح با حضور خویش، پوسته منجمد و یخزده این سرزمین و مردمان آن را گرمای حیات عطا فرماید و سبزی‌نگی را جایگزین جمود و اختناق کند:

یا کَوکِباً يَطْلُعُ مِنْ بَغْدَادٍ / مُحَمَّلاً بِالشَّعْرِ وَ المِيلَادِ / يَا رِيشَةً مَسْمُومَةً خَضْرَاءَ. / لَمْ يَبْقَ لِلآتِينَ مِنْ بَعِيدٍ / مَعَ الصَّدَى وَ المَوْتِ وَ الجَلِيدِ / فِي هَذِهِ الأَرْضِ النُّشُورِيَّةِ - لَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْتَ وَ الحُضُورِ / يَا لُغَةَ الرَّعْدِ الجَلِيلِيَّةِ / فِي هَذِهِ الأَرْضِ القُشُورِيَّةِ / يَا شَاعِرَ الأَسْرَارِ وَ الجُدُورِ (همان، ۴۲۷).

(ای ستاره‌ای که از بغداد طلوع خواهد کرد/ از شعر و زایش آکنده/ ای خامه مسموم

وسبزا! / برای آنانی که از دور رهسپار اینجا هستند/ و همراه پژواک و مرگ و یخ می‌آیند/ در این سرزمین رستاخیزی/ چیزی باقی نمانده جز تو و حضور تو/ ای زبان جلیلی تندر/ در این سرزمین پوسته‌ای/ ای شاعر رازها و ریشه‌ها).

در جهان بینی اساطیری اگر رشته عمر کسی را ظالمانه پاره کنند، بی‌گمان به شکلی دیگر باز می‌آید و زندگی را از سر می‌گیرد. این اندیشه در شعر معاصر در خاطره تاریخی مرگ حسین بن منصور حلاج، مسیح، سیاوش و... تصویر شده است. از مرگ چیزی برتر و فراتر به جهان می‌آید که مردن سرچشمه زیستن است (یاحقی، ۱۳۵۵: ۷۸۹ و ۷۹۰).

ادونیس در قصیده «الرأس و النهر» (سر و رود) نیز میان اسطوره حسین (ع) و اسطوره مسیح (ع) پیوند برقرار می‌کند. شهادت حسین (ع) در کربلا معادلی برای مصلوب شدن^۱ مسیح (ع) در جلجتا است. شاید تولد ادونیس در خانه‌ای شیعی مهم‌ترین عامل رویکرد او به چنین اسطوره‌ای باشد؛ اسطوره‌ای که الگوی بی‌نظیری از مرگ و زندگی است. چوپانی می‌آید و خبر از رؤیایی می‌دهد که در خواب دیده است:

حَلَمْتُ أَنْ رَأَسًا / فِي النَّهْرِ... (همان، ۹۷).

(در رؤیا دیدم که سری/ در رود روان بود ...).

چوپان اولین کسی است که آمدن سر (که اشاره به سر حسین (ع) دارد) را خبر می‌دهد و میان او و رود که نمادی از باروری و مرگ و خیزش است، ارتباط برقرار می‌کند. حسین (ع) شکل دیگری از مسیح (ع) است که چوپانان^۲ اولین بشارت‌داده‌شدگان به آمدنش بودند. آنان در صحرا به سر می‌بردند که فرشته‌ای بر ایشان نازل شده و گفت: اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم و آن این است که امروز برای شما در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد، متولد شده است. چوپانان به بیت‌الحم رفتند، بشارت را دیدند و سپس خبر آن را در همه‌جا منتشر کردند (لوقا ۲: ۸ - ۱۸).

چوپان در رؤیا می‌شنود که سر حسین (ع) سخن می‌گوید؛ همان‌گونه که سوره کهف از سر مبارک حسین (ع) شنیده شد؛ سوره‌ای که خود تأکیدی بر رستاخیز پس از مرگ و زندگی جاویدان است. رؤیای چوپان محقق می‌شود و سیل آنجا می‌رسد و سر نیز همراه با جریان آن می‌آید:

1. be crucified
2. shepherds



صَوْتُ مِنَ الْمَاءِ، يَقُولُ الصَّوْتُ / مَاتَ لِكَي يُنْهِيَ عَهْدَ الْمَوْتِ (همان: ۱۱۰).

(آوایی از رود می‌آمد، می‌گفت: / او جان سپرد تا روزگار مردن را فیصله دهد).

حسین (ع) همان مسیح (ع) است که با مرگ و فداشدنش برای انسان‌ها، پایانی برای تباهی‌ها و آغازی برای زندگی و میلاد آن‌ها ارزانی داشت. «حسین (ع) رفت که گناهان همه مؤمنان را بخرد به تنهایی، جان خود را فدیۀ داد» (شریعتی، ۱۳۸۴: ۱۲)، اما احمد شاملو از خلال داستان مسیح (ع) آن اندازه که به رنج‌ها و مصائب این پیامبر اسطوره‌شده نظر داشته است، کمتر از مفهوم بسیار مهم و اساسی در عقیده مسیحیت، یعنی رستاخیز مسیح (ع)، سخن رانده است. از زبان یهودا اندک اشاره اوست به این مهم:

مرد تلخ که بر شاخه خشک انجیر بُنی وحشی نشسته بود سری / جنباند و با خود گفت: /
 «- چنین است آری. / می‌بایست از لحظه / از آستانه تردید / بگذرد / و به قلمرو جاودانگی قدم بگذارد. / زایش دردناکی ست اما از آن گزیر نیست. / بار ایمان و وظیفه شانه می‌شکند، مردانه باش! (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۹۲۲).

۴. موضوعات غیرمشترک در شعر دو شاعر

۴-۱. شعر ادونیس

۴-۱-۱. گناه آدم

یکی از کلمات اساسی که بیانگر بخش مهمی از عقیده مسیحیت است و در شعر معاصر عرب و به‌ویژه شاعران تمّوزی^(۵)، از جمله ادونیس جلوه کرده است، لفظ «خَطِيئَةٌ» به معنای گناه است. در عقیده مسیحیت دلالت این واژه تنها یک دلالت لغوی نیست، بلکه فراتر از آن و به مفهوم گناهی است که آدم و حوا (علیهما السلام) در بهشت مرتکب شدند و با خوردن از میوه درخت ممنوعه، اسباب هبوط خویش را فراهم کردند. این واژه در کنار سه واژه دیگر «الفداء»، «الخلاص» و «الصلب» از مهم‌ترین مفاهیم موجود در مسیحیت هستند که ترتیب آن‌ها بدین‌گونه است:

الْخَطِيئَةُ ← الْفِدَاءُ ← الصَّلْبُ ← الْخَلَاصُ

گناه ← قربانی ← تصلیب ← رهایی

به‌طور خلاصه می‌توان این کلمات را این‌گونه توضیح داد (طبق عقیده مسیحیان):

خداوند سبحان زمانی که آدم (ع) را از خاک آفرید، بدو فرمود: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ

وَرَوَّجَكَ الْجَنَّةَ وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾
(بقره)

اما شیطان آن دو را فریفت و از میوه آن درخت خوردند. آدم و حوا (علیهما السلام) و تمامی نسل آن‌ها از بشریت با این گناه، تا ابد مستحق عذاب و هلاکت شدند، زیرا این قانون عدل الهی است. اما از طرفی، قانون رحمت الهی، عفو و بخشش را ضروری و شایسته می‌داند و چیزی که میان عدل و رحمت را با هم جمع می‌کرد «فدیه» (قربانی) بود. این فدیه باید طاهر و پیراسته از هرگونه آلاشی می‌بود که در هستی، چیزی یا کسی جز خداوند از این طهارت برخوردار نبود. از سویی، شأن ایشان والاتر از آن است که فدیه قرار گیرند، پس مشیت الهی بر آن قرار گرفت که خداوند جسمی را برگیرد که در آن لاهوت و ناسوت^(۱) یکی شوند؛ این بود که در درون زنی از ذریه آدم یعنی مریم (س) این امر محقق شد و این مسیح (ع) بود که به عنوان فدیه پای به عرصه گذاشت و با مصلوب شدن خویش، کفاره گناهان بشر را پرداخت و آنان را از هلاک ابدی رهایی داد؛ گناهی که میان انسان و پروردگارش شکاف انداخته و او را از ملکوت آسمان‌ها دور کرده بود (شاکر و نعیمه، ۱۹۸۷: ۴۴ و ۶۵). در مسیحیت این قضیه به «اسطوره اعظم» یعنی حلول خداوند در وجود عیسی مسیح (ع) نامبردار است (ضیمران، ۱۳۸۴: ۸).

ادونیس نیز درباره این بخش از اعتقاد مسیحی می‌گوید که انسان مسیحی می‌پندارد که خداوند بر روی زمین متجسد می‌شود، یعنی به شکل انسان در می‌آید، سپس در راه رهایی انسان فدا می‌شود و به صلیب کشیده می‌شود (ادونیس، ۲۰۰۹: ۲۹ و ۳۰). خود او بارها در لابه‌لای اشعارش به این واژه (خطیئة) اشاره می‌کند و از هبوط انسان و رنجی که در اثر آن متحمل شد شکیوه می‌کند:

در قصیده «لغة الخطیئة» (زبان گناه) می‌گوید:

أحرقُ میراثی، أقولُ أرضی/بكرُ، وَ لَا قُبُورَ فِی شَبَابِی/أعبرُ فوقَ الله و الشَّیْطَانِ/دربِی أنا
أبعدُ من دُروبِ/الإله و الشَّیْطَانِ - أعبرُ فِی كِتَابِی/فِی مَوَكَبِ الصَّاعِقَةِ الْمُضِیئَةِ / فِی مَوَكَبِ
الصَّاعِقَةِ الخُضراءِ/ أهتِفُ - لَا جَنَّةَ لَا سُقُوطَ بَعْدِی / وَ أمحوُ لُغَةَ الخَطِیئَةِ (الأعمال الشعریة
الکاملة، ج ۱: ۲۸۹).

(میراثم را می‌سوزانم/ می‌گویم: زمینم بکر و تازه است/ و جوانیم از گور تهی است/از

1. satan
2. victim



فراز خدا و شیطان می‌گذرم/راهم دورتر از راه‌های آن‌ها است/از میان کتابم می‌گذرم/در کاروان صاعقه‌ای روشنی بخش/فریاد می‌زنم: پس از من نه بهشتی باد نه سقوطی/ و زبان گناه را پاک می‌کنم.)

۲-۱-۴. بازگشت مسیح در آخرالزمان

در روایات آمده است که وقتی مسیح (ع) در پایان دنیا به زمین رجعت می‌کند، در مناره‌ای در دمشق فرود خواهد آمد. ادونیس به این روایت توجه کرده است؛ در قصیده «شجرة» می‌گوید:

كَانَ يُنَادِي، يَجْمَعُ الْهَوَاءَ/يَحْمِلُ مِنْ كُلِّ فُضَاءٍ عِرْقَ/يَنْسِجُ لِلْغَرْبِ رِدَاءَ الشَّرْقِ؛/ (يَنْزِلُ عَيْسَى حَانِيًا عَلَيْهِ / أَخْضَرَ كَالْجُمَانِ/ يَنْزِلُ فِي الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ / فِي الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ مِنْ دِمَشْقٍ/ وَ يَقْتُلُ الشَّيْطَانَ/ فِي الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ مِنْ دِمَشْقٍ). / وَ كَانَ، وَالسَّوَادُ فِي طَرِيقِهِ يُضِيءُ،/ يُغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ/ يَعْشِقُ مَنْ مَاتَ وَ مَنْ يَجِيءُ /وَ يَهْجُرُ الْأَحْيَاءَ (الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱، ۵۰۱).

(صلا می‌زد، هوا را گرد هم می‌آورد/ از هر عرصه‌ای رشته‌ای/ که با آن می‌بافت ردای مشرق را برای مغرب زمینیان/ (مسیح فرود می‌آید پر مهر و مشتاق بر او/ سبزفام بسان گوهری/ در مناره سپید فرود می‌آید/ در جانب راست دمشق/ و شیطان را از پای در می‌آورد/ در جانب راست دمشق)/ و تاریکی برابزش را روشنا خواهد داد/ نام‌ها را دگرگون می‌کند/ هر که مرد و هر که آمد را دوست خواهد داشت/ و زندگان را رها خواهد کرد).

۳-۱-۴. انجیل

ادونیس گاه در پشت نقاب مسیح (ع) و گاه بیرون از آن، به این کتاب مقدس اشاره می‌کند. آنگاه که خود را مسیحی فرض می‌کند که با آنچه موجودیت دارد سر ناسازگاری گذاشته و در پی تغییر است، انجیل می‌آفریند و آن را تنها معیار سنجش حقیقت می‌شمارد که می‌توان با آن راه را جست. در قصیده «المسافر» می‌گوید:

مُسَافِرٌ تَرَكْتُ وَجْهِي عَلَى /رُجَاغٍ قَنْدِيلِي /خَرِيطَتِي أَرْضٌ بِلا خَالِقٍ /وَ الرَّفْضُ إِنْجِيلِي.
(الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۱، ۳۳۶)

(مسافری هستم بر آستانه/ راهم را می‌آویزم/ بر آبگینه چراغم/ نقشه راهم زمینی بی‌آفریدگار/ او تن زدن انجیل است)

این «رفض» (تن زدن، رد کردن) اصل بنیادین گروه مکتب مجله شعر است که ادونیس از پایه‌گذاران آن به شمار می‌رود. اینان معتقدند در عصر معاصر، شاعر عرب باید از چنگ سبک و شکل واپس‌گرایانه و محتوای تنگ میراث شعر عربی رها شود و برای رفع همه موانعی که شاعران عرب را از رسیدن به جنبش ادبی جهان و دستاوردهای تازه آن در زمینه تکنیک و شکل و مضمون، باز می‌داشت، دست به کار یک انقلاب شود (برگ نیسی، ۱۳۷۷: ۲۱ و ۲۲).

۲-۴. شعر شاملو

۱-۲-۴. حوایون

حواری یا حواریون یا حواریان، یاران برگزیده مسیح (ع) هستند. تعداد آن‌ها در قرآن کریم نیامده، ولی چنانکه از منابع مسیحی و احادیث اسلامی برمی‌آید، دوازده تن بوده‌اند. و انسان‌هایی که پا در زنجیر/ به آهنگ طبل خونشان می‌سرایند تاریخشان را/ حواریون جهانگیر یک دین هستند (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۶۵).

شاملو که اندیشه مبارزه در راه، عقیده و انسان همواره با اوست، از کسانی که در این راه تاریخ و هویت خود را با خون خویش می‌سرایند با حواریون جهانگیر یک دین نام می‌برد.

۲-۲-۴. باغ جتسمانی

جتسمانی، جتسیمانی یا جشیمانی (فشرده نگاه زیتون) زیتونستانی است با چشمه‌های جاری و راه‌های متعدد، در دامنه غربی کوه زیتون که اکثر اوقات، عیسی مسیح، به آنجا می‌رفت. (یاحق، ۱۳۸۶: ۲۸۳). بنابر روایات انجیل‌ها، مسیح (ع) در این محل با خیانت یهودا، توسط کاهنان یهودی دستگیر و برای تصلیب برده شد.

شاملو در شعر «هملت» که برگرفته از اثر مشهور شکسپیر است، دو داستان هملت و مسیح (ع) را به سبب تشابه در فضا و درون‌مایه که همان جهان آغشته به خدعه و خیانت است، به هم می‌آمیزد و هر دو شخصیت را فریفته اعتماد به دیگری می‌پندارد.

شاعر که از زبان هملت راوی این واقعه است، سرنوشت پدر خویش و نیز مسیح (ع) را مشترک و آن‌ها را محکوم جبر و تقدیری می‌داند که از پیش مشخص شده است. شاعر یا



هملت، پدرش را که با آرامشی مسیح‌گونه در باغی خفته است، فریفته اعتماد بی‌مورد به برادرش می‌داند که برای تصاحب همسرش (مادر هملت) شوکران در گوش او فرو می‌ریزد و با توطئه‌ای مرموز او را از سر راه عشق نامشروع خود بر می‌دارد (خادمی کولایی، بی‌تا: ۱۲۶). پدرم مگر به باغ جتسمانی خفته بود/ که نقش من میراث اعتماد فریب‌کار اوست/ و بستر فریب او/ کامگاه عمومیم (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۶۶۲).

۳-۲-۴. پیلات (پیلاتس)

پیلات یا پیلاتس حاکم رومی الجلیل بود که مسیح (ع) را پس از دستگیری به پیش او آوردند تا درباره اش حکم کند و او از دل راضی به صدور حکم تصلیب نبود، اما چون مردم به ترغیب رؤسای کهنه و مشایخ، مصلوب‌شدن او را خواستند، به این کار تن داد (مرقس، ۱۵-۱۶:۶). شد آن زمانه که بر مسیح مصلوب خویش به مویه می‌نشستند/ که اکنون/ هر زن/ مریمی است / او هر مریم را/ عیسائی بر صلیب است،/ بی تاج خار و صلیب و / جل جتایی پیلات و قاضیان و دیوان عدالت (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۵۸۲).

۴-۲-۴. تازیانه

تازیانه یا شلاق «علامت مشخصه رنج مسیح» است (کوپر، ۱۳۸۶: ۲۳۰)، زیرا قبل از مصلوب شدن، او را تازیانه زدند. در انجیل‌های متی، مرقس و لوقا از شلاق زدن مسیح سخنی نیامده، اما در انجیل یوحنا (۱:۱۹) آمده است: پس پیلاتس عیسی را گرفته، تازیانه زد. «- تازیانه اش بزنید! / رشته چرم باف/ فرود آمد،/ او ریسمان بی انتهای سُرخ/ در طول خویش/ از گرهی بزرگ/ برگذشت (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۶۱۳).

۵-۲-۴. کلام مسیح بالای صلیب

انجیل‌ها روایت می‌کنند که مسیح (ع) بر بالای صلیب و تا قبل از لحظه جان‌سپردن جملاتی را بر زبان آورده است. «و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدازده، گفت: «ایلی ایلی لَما سَبَقْتَنی.» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی.» (متی ۲۷: ۴۷). عیسی گفت: «ای پدر این‌ها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» (لوقا، ۲۳: ۳۴).

شاملو که بیشتر روایت‌های او از مسیح (ع)، انجیلی است، به این‌گونه جملاتی که از مسیح مصلوب صادر شده است توجه نموده است:

زخم گل میخ‌ها که به تیشه سنگین / ریشه درد را در جان عیساهاى اندوهگینمان به فریاد آورده است / در خاطره‌های مادرانه ما به چرک اندر نشسته؛ / و فریاد شهیدشان / به هنگامی که بر صلیب نادانی خلق / مصلوب می‌شدند / « - ای پدر، اینان را بیامرز / چراکه، خود نمی‌دانند / که با خود چه می‌کنند! (مجموعه آثار، دفتر یکم: ۵۲۵).

۴-۲-۶. اب، ابن و روح‌القدس

اعتقاد به اقانیم سه‌گانه را مأخوذ از آرای فلوتین می‌دانند که او خود تحت تأثیر مذاهب هند و ایران بود و با استفاده و التقاط آن مذاهب و ترکیب آن‌ها با فلسفه سقراط و افلاطون و ارسطو این اندیشه را پایه‌ریزی کرد (ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۲۳۷).

و شبیح مصلوب در تلخای سرد دلش اندیشید: / ... انسانی برتر از آفریدگان خویشت / برتر از آب و ابن و روح‌القدس. / پیش از آن که جسمش را فدیة من و خداوند پدر کند / فروتنانه به فروشدن تن در داد / تا کفۀ خدایی ما چنین بلند برآید (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۹۲۳ و ۹۲۴). مسیح (ع) در اندیشه‌اش، یهودای خائن را چنین منظور می‌کند.

۴-۲-۷. حادثۀ پایانی پس از مصلوب‌شدن مسیح (ع)

شاملو دو شعر «مرگ ناصری» و «مرد مصلوب» را به یک انجام تقریباً شبیه به هم می‌رساند که حادثه‌های است که مانند اغلب قریب به اتفاق دیگر برداشت‌های شاملو از انجیل‌ها است و آن پس از جان‌سپردن مسیح (ع) بر صلیب روی می‌دهد. «عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. که ناگاه پرده هیکل از سرتاپا دوپاره شد و زمین متزلزل و سنگ‌ها شکافته گردید و قبرها گشاده شد و...» (متی ۲۷: ۵۰-۵۶).

آسمان کوتاه / به سنگینی / بر آواز رو در خاموشی رحم / فروافتاد. / سوگ واران / به خاک پشته بر شدند / و خورشید و ماه / به هم / برآمد (مجموعه آثار، دفتر یکم، ۶۱۴).

۵. بررسی تطبیقی^۱

ادونیس و شاملو که از متجددترین شاعران معاصر عربی و فارسی هستند، از جهاتی به هم شباهت دارند. از نظر شرایطی که هر دو شاعر در آن زیسته‌اند می‌توان گفت که هر دو تقریباً در یک زمان نزدیک به هم متولد شده‌اند (ادونیس در ۱۹۳۰م و شاملو در ۱۳۰۴ش (=۱۹۲۵م)) و هر دو شاهد اوضاع جهانی بعد از جنگ جهانی دوم هستند؛ اوضاعی که تقریباً بیشتر کشورهای دنیا و از جمله سرزمین‌های عربی و ایران را تحت تأثیر قرار داد.

هر دو شاعر از بطن اجتماع خویش، تغییرات و دگرگونی‌های آن را زیر نگاه تیزبین خویش قرار می‌دهند. هر دو از نخستین بنیانگذاران شعر بی‌وزن و خارج از قواعد شعر نو عربی و فارسی به شمار می‌روند. ادونیس «قصیده‌النثر» و شاملو «شعر سپید» را به ادبیات سرزمین خود عرضه کردند. در شعر هر دو، انسان جایگاه خاصی دارد و هر دو به مسائلی می‌پردازند که انسان معاصر بدان گرفتار است.

ادونیس و شاملو با تأثیرپذیری و قرائت شعر غربی، گرایش فراوانی به نمادگرایی و اسطوره‌پردازی در شعر خود می‌یابند و آن را انباشته از مفاهیمی می‌کنند که هم فردی است، هم ملی و هم انسانی. یکی از اساطیری که هر دو شاعر بدان دلبستگی خاصی دارند و در ورای آن دغدغه‌های ذهنی و هنری خود را به مخاطب عرضه می‌کنند، اسطوره مسیح است.

اینک با تکیه بر مکتب «آمریکایی» در ادبیات تطبیقی که اصول و مبانی خود را بر پایه «تبیین جنبه‌های ذوقی و هنری و نقاط اشتراک و اختلاف دو اثر ادبی، با دو زبان مختلف استوار نموده است» (عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۳۲ و ۹۲)، به بررسی تطبیقی و بیان جنبه‌های هنری و زیبایی‌شناسی حضور مسیح (ع)، این شخصیت برخاسته از دین و انتقال‌یافته به جهان اسطوره‌ها و شباهت‌ها و تفاوت‌های کارکردی آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱-۵. شباهت‌ها^۲

۱) هر دو شاعر با اینکه از معتقدات دینی و اسلامی برخوردارند، همنوا با جریان اسطوره‌پرداز ادبیات جهانی، مسیح را که شخصیتی تاریخی است، در کنار دیگر اسطوره‌های

1. comparative study
2. similarities

خویش به کار می‌گیرند و کمتر به دیده تقدس و احترامی که دین برای او قائل است، بدو می‌نگرند. این دو به همان سیمای اساطیری از مسیح نظر دارند که با شعر اروپایی و تأثیرات جیمز فریزر و شعر بلند «سرزمین ویران» تی.اس. الیوت وارد ادبیات شد و در کنار دیگر اسطوره‌هایی که هرگز ریشه در تاریخ ندارند، بلکه تماماً ساخته و پرداخته تخیل بشر هستند - هم‌چون تموز، ادونیس، اوزیریس، عنقاء و... جای گرفت و این‌گونه است که برداشت‌های این دو از اسطوره مسیح در موارد بسیاری به هم شبیه و دارای دلالت‌های مشابه است.

۲) ادونیس و شاملو با اینکه هر دو شاعری مسلمان هستند به روایت‌های انجیل نظر دارند، چه در نقل گفتارهای مسیح (ع) و چه در ترسیم شخصیت‌ها و ذکر حوادث. آن‌ها تنها در موارد اندکی (آن هم در شعر ادونیس در حادثه تکان نخل و بازگشت او در آخرالزمان) قرآن کریم و روایات اسلامی در این باب را منبع الهام خود قرار داده‌اند.

۳) مسیح (ع) در شعر هر دو شاعر، اسطوره و نمادی از یک قهرمان و مبارز و گاهی مظلوم است که در راه انسان‌ها و آرمان‌های خویش تن به حادثه صلیب می‌سپرد. آن دو کمتر آن سیمای پرمهر و عطوفت یا حزن و اندوه یا پیامبری مطلقاً تسلیم‌شده و راضی به جور را که کلیسا از مسیح (ع) ترسیم کرده است، به تصویر می‌کشند. دلیل این امر هم آن است که هر دو، شاعری متعهد و دل‌مشغول به احوال مردم و اوضاع سرزمین خویش و در کل سرنوشت انسان هستند و در عصری زندگی می‌کنند که مسیح (ع) با آن چهره انقلابی، مبارز و فدایی کارآمدتر از مسیح محبت و عشق است.

۴) هدف هر دو شاعر از مصلوب‌شدن مسیح (ع) یکسان و البته به اعتقادات مسیحی نزدیک است. او مصلوب می‌شود تا انسان را نجات دهد.

۵) از دیگر شباهت‌های این دو شاعر نمادپردازی این است که مسیح (ع) را مولود مریم عذراء (س) می‌دانند و مریم (س) در نظر هر دوی آن‌ها، زنی پاکدامن و رنج‌کشیده و قابل‌تحسین است که در دامن خود مسیح (ع) را پروریده است. ادونیس در شعر خود در چندین مورد به روایت قرآنی حادثه میلاد مسیح (ع) اشاره می‌کند شاملو به این روایت زیبایی قرآنی توجهی نشان نمی‌دهد.

۶) ادونیس و شاملو گاهی با استفاده از نقاب مسیح، هم‌چون او در جلجتا بر صلیب، چهارمیخ می‌شوند، زیرا هر دو خویش را پیامبر انقلابی عصر خود می‌دانند که باید در راه انسانیت فدا شود و با مرگ خود، زندگی را در عروق منجمد جامعه جاری کنند.



۷) ادونیس و شاملو هر دو به رستاخیز مسیح (ع) معتقدند (شاید به همین دلیل است که هر دو شاعر برای خود تخلصی را برگزیده‌اند که همین مضمون را با خود همراه دارد. علی احمد سعید اسپر، ادونیس را که یکی از اسطوره‌های رستاخیز است، انتخاب کرده است و شاملو، بامداد^(۳) را که به منزله آغازی تازه در هر صبحگاهان پس از زوال تاریکی و ظلمت است؛ هرچند این وجه از تفکر مسیحی در ادونیس بسیار بارزتر و دارای شواهد شعری بیشتری است.

۸) هر دو شاعر معجزات مسیح (ع) را باور دارند و هر دو به صورت کاملاً اتفاقی از میان همه آن معجزات به احیای العازر اشاره دارند؛ اگر چه هر دو به نحوی ساختارشکنانه با این معجزه برخورد می‌کنند.

۹) هم ادونیس و هم شاملو داستان خیانت به مسیح (ع) را مطرح می‌کنند؛ اما در شعر شاملو، یهودای اسخریوطی خائن به مسیح (ع) است و ادونیس در یکجا (قصیده صوت) عاشقان مسیح (ع) را خائنان به او می‌داند.

۱۰) هر دو شاعر در اشاره به «مجوسیان شرق» که مژده تولد مسیح (ع) را به سرزمین یهودیه آورده‌اند، مشترک هستند. این مجوسیان در شعر هر دو شاعر، نمادی از جهانگردانی هستند که بشارت امید و میلاد تازه را با خود می‌آورند.

۱۱) داستان «شام آخر» از دیگر مشترکات میان دو شاعر است؛ اما ادونیس به روایت انجیل اشاره می‌کند که مسیح (ع) نان را گرفت و به حواریون داده و گفت: «بخورید که این جسم من است» و شراب را به آن‌ها داد و گفت: «بخورید که خون من است» و بارها به واژه «نان» و «شراب» اشاره می‌کند و از طریق این داستان، یکی از مفاهیم اساسی در مسیحیت، یعنی قربانی شدن مسیح (ع) در راه امت خویش را استخراج می‌کند، در حالی که شاملو به این بخش از روایت انجیل، یعنی تقسیم نان و شراب توسط مسیح (ع)، نمی‌پردازد.

۱۲) هر دو شاعر به صحنه‌ای از انجیل که رومیان قبل از مصلوب کردن مسیح (ع)، تاج خاری را به تمسخر بر سر او می‌نهند، توجه کرده‌اند؛ تاجی که خود بخش زیادی از رنج‌های مسیح (ع) را تا قبل از لحظهٔ تصلیب به نمایش می‌گذارد.

۱۳) هر دو شاعر، تپه جلجتا را که مسیح (ع) در آنجا مصلوب شد (به اعتقاد مسیحیان) به شعر خود آورده‌اند و هر دو به نوعی آن را نمادی از مبارزه و درد و رنج و میعادگاهی برای رستگاری و پیروزی در راه عقیده می‌دانند که در راه رسالت خویش آن را به جان می‌پذیرند.

۱۴) هر دو شاعر به عروج مسیح (ع) به آسمان معتقدند. ادونیس می‌گوید که در آخرالزمان او در مناره‌ای در دمشق ظهور خواهد کرد و شاملو در شعر لوح - آنجا که در پی بیان نارضایتی و ناامیدی خود است - راه صلیب را راه عروج به آسمان می‌داند؛ هرچند به نظر او، صلیب آن خاصیت خود را از دست داده است.

۱۵) از نظر قالبی که این دو شاعر در بیان اسطوره و نماد مسیح از آن بهره جسته‌اند، باید گفت که ادونیس، در مواردی و شاملو در تمام اشعار خود، از قالب شعر بی‌وزن و خارج از قواعد عروض (قصیده نثری و یا شعر سپید) استفاده می‌کنند.

۲-۵. تفاوت‌ها^۱

در حین بیان شباهت‌ها، به برخی از تفاوت‌های موجود میان تجلیات مسیح (ع) در شعر دو شاعر اشاره شد و در اینجا به بیان دیگر تفاوت‌ها می‌پردازیم:

۱) ادونیس در شعر خود، گاهی اسطوره مسیح را با دیگر اسطوره‌های مشابه آن در هم می‌آمیزد و دلالت‌های مشابهی را بر تن آن‌ها می‌کند، اما شاملو به این یگانگی یا ادغام اسطوره‌های همسان در یک شعر نمی‌پردازد.

۲) شاملو حادثهٔ تصلیب مسیح (ع) را با جزئیات بیشتری نسبت به ادونیس شرح می‌دهد؛ از شام آخر مسیح (ع) با حواریون و خوابیدن در باغ جتسمانی و خیانت یهودا و دستگیری مسیح (ع) و تاج خار و تازیانه‌زدن تا لحظهٔ تصلیب بر جلجتا و حتی جملاتی که مسیح (ع) قبل از جان‌سپردن بر زبان جاری می‌کند، اما ادونیس از میان همهٔ این‌ها، تنها شام آخر و خیانت به مسیح (ع) و تاج خار و تصلیب را بیان می‌کند.

۳) از دیگر تفاوت‌های این دو این است که شاملو فرجام دو قصیده (مرگ ناصری^(۷) و مرد مصلوب) را حادثه پایانی تصلیب (به روایت انجیل) قرار می‌دهد که ادونیس بدان توجهی نکرده است.

۴) ادونیس به یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم مسیحیت، یعنی «گناه نخستین» اشاره فراوان دارد. این واژه یکی از واژگان مهم و کلیدی در شعر ادونیس است، در حالی که شاملو با چنین موضوعی کم‌آشنا است.

۵) مسیح (ع) در شعر ادونیس مانند دیگر اسطوره‌های فدا، رهایی و رستاخیز، پس از

1. differences



مرگ دوباره زنده می‌شود و با زنده‌شدنش حیات تازه‌ای به جان‌های مرده عطا می‌کند. این جنبه از اسطوره مسیح در شعر شاملو بسیار کمرنگ و ناچیز است.

۶) از حوادث قبل از مصلوب‌شدن، دو حادثه، یکی پایین صلیب و دیگری بر بالای صلیب در شعر ادونیس جلوه یافته است. حادثه اول تقسیم لباس‌های مسیح (ع) به دست سربازان رومی و دیگری نیزه‌زدن یکی از این سربازان بر پهلوی مسیح (ع) بر صلیب است که شاملو به آن‌ها اشاره‌ای ندارد.

۷) شاملو علاوه بر روایت و شرح همه‌جانبه‌اش از لحظه تصلیب، از واگویی‌کردن حالات درونی شخصیت‌هایش (مسیح (ع) و یهودا) در آن لحظه جان‌فرسا نیز غافل نبوده است^(۶) اما ادونیس درد مسیح (ع) را از منظر بیرونی آن ترسیم کرده است.

۸) حواریون در شعر ادونیس نماد خیانت (در شعر «صوت») و در شعر شاملو نماد مبارزه هستند که با پیکار خود می‌توانند جهانی را به چنگ آورند (قصیده برای انسان ماه بهمن).

۹) ادونیس از میان سه محور اصلی و اساسی که شعر معاصر عرب بیشتر به آن‌ها رویکرد داشته است، یعنی محور عذاب و رنج، محور فدا و قربانی‌شدن و محور رستاخیز پس از مرگ، به هر سه محور، فراوان پرداخته و هر سه را در جهت اهداف خویش به کار برده است؛ در حالی‌که شاملو بیش‌ترین نگاه را به محور اول (عذاب و رنج) داشته است و از محورهای دیگر نیز به نسبت کمتری بهره جسته است.

۶. نتیجه‌گیری

ادونیس به عنوان یکی از شاعران مطرح تموزی در اشعار خود توجهی دائمی به اسطوره مسیح دارد و این با بررسی اولین مجموعه‌های شعری منتشر شده از او تا تازه‌ترین مجموعه‌های او قابل لمس است. اوج حضور و فراخوانی و قرائت تازه از مسیح (ع) در مجموعه *ترانه‌های مهیار دمشقی* است که با تلفیقی از مسیح (ع) با دیگر شخصیت‌های اسطوره‌ای، درهای تأویل و تفسیر گوناگونی را در برابر خواننده می‌گشاید. در مجموعه‌های دیگر او نیز بارها اشارات متعددی به مسیح (ع) و اصطلاحاتی که دائماً ذهن او با آن‌ها درگیر است وارد شده است.

ادونیس، مسیح (ع) را به عنوان یک اسطوره یا نماد در کنار دیگر اسطوره‌های شعرش می‌نشانند و دلالت‌های آن را که غالباً برداشت‌شده از نگرش مسیحیت است با موضوعات امروزی در یک

تراز قرار می‌دهد. ادونیس می‌کوشد با استفاده از این اسطوره، امید و ناامیدی، شکست و موفقیت، رنج‌ها و محنت‌های انسان معاصر را بازگو کند و آنچه بیشتر بر اندیشه او مسلط است بخش مثبت و امیدوارانه این اسطوره است که فضایی سرشار از امید به آینده و دستیابی به یک زندگی تازه و همراه با رونق و پیشرفت را سامان می‌دهد؛ اندیشه‌ای که با شاعران تموزی بیگانه نیست.

می‌توان این نکته را نیز افزود که تابلوی شعری ادونیس از مسیح (ع) رونوشتی از صفحات انجیل‌ها است که در این کار، او کمتر به ذهنیات اسلامی خویش رجوع کرده است.

مسیح شاملو نیز در این خطوط کلی به مسیح ادونیس بسیار نزدیک است. او مسیحی برگرفته از قرائت‌های فراوان شاملو از انجیل و اسطوره‌های مسیحی است و دلالت‌های اسلامی آن اندک رخ می‌نماید. او دل بستگی فراوانی به اسطوره مسیح دارد و در اشعارش از او برداشت‌هایی نمادین و امروزی می‌کند. او به نمادهای موجود در این اسطوره از سر شوق روی می‌آورد، اما آنچه بیشتر برای او مطرح است، رنج انسان معاصر از پس واگویه رنج مسیح (ع) در راه رسالت خویش است و بر عکس شاعران تموزی، کمتر در سر اندیشه رستخیز و نجات می‌پرورد. این بدان معنی نیست که شاملو به این قضیه مهم توجه اندکی دارد، بلکه اسطوره مسیح در شعر او با این تفکر، بسیار بیگانه است و بیشتر به عنوان نمادی از رنج و مصیبت و انسانی عاشق انسان که با کج‌فهمی هم‌عصرانش روبه‌رو می‌شود، درآمده است.

دلیل عمده و اصلی این امر که چرا یک شاعر مسلمان نظر قرآن را وا می‌نهد و انجیل تحریف‌شده با اخبار مشوش آن را به جان می‌پذیرد، دلالت‌هایی است که برای واگویه مسائل امروزی و معاصر زندگی بشر بیش‌ترین کارآمدی را دارند و اگر این دلالت‌ها از آن گرفته شود، چیز زیادی برای پرداخت به این‌گونه مسائل در آن یافت نمی‌شود.

یکی دیگر از دلایل این امر این است که شاعر معاصر در اینجا به مسیح (ع) به عنوان یک پیامبر الهی نمی‌نگرد، بلکه مسیح، اسطوره‌ای در کنار دیگر اسطوره‌های فداکاری و رنج است که جنبه مقدس و دینی آن فرو نهاده شده و به سلک اسطوره‌ها درآمده است؛ اسطوره‌ای که با فدای جان خویش، حیات دوباره و تازه‌ای به انسان می‌بخشد.

۷. پیشنهادها

امروزه نماد یا اسطوره مسیح با برخورداری از مفاهیم و عناصری نمادین، شاعران را در



بیان مسائل فردی و اجتماعی یاری می‌رساند. دیدیم که ادونیس و شاملو با واکاوی جنبه‌های مختلف زندگی این پیامبر الهی، بهره فراوانی از آن بردند و انگیزه‌ها و افکار خویش را از پس این شخصیت به خواننده معاصر منتقل کردند.

یکی از مسائل مهمی که از حیطة یک مرز یا قومیتی خاص خارج شده است و به یکی از مسائل کنونی بشر تبدیل شده، مسئله فلسطین است. شاعران مقاومت فلسطین، همچون محمود درویش، سمیح القاسم، عزالدین المناصرة، توفیق صایغ و دیگران برای بیان این مظلومیت و رنج، فراوان در شعر خویش به مسیح (ع) و رنج‌های او اشاره کرده‌اند که می‌توان به بررسی حضور این شخصیت در شعر شاعران مقاومت پرداخت و دلالت‌های عمده حضور این شخصیت را مورد ارزیابی قرار داد. همچنین می‌توان به مقایسه‌ای میان دیگر شاعران معاصر یا قدیم عربی و فارسی در استفاده از جنبه‌های مختلف زندگی کوتاه، اما پرماجرای مسیح (ع) پرداخت و چگونگی برداشت‌های شاعرانه ایشان را به محک نقد سپرد.

۸. پی‌نوشت‌ها

۱. *یوحنا، متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل،* ۴ انجیل معتبر کلیسا هستند که به نام انجیل مسیحیان در *کتاب مقدس* آمده و به این نام معروف هستند. در منابع این مقاله با عنوان *کتاب مقدس* ذکر شده است.
۲. مجموعه آثار، دفتر یکم، مرثیه، ص ۳۹۲.
۳. با تخلص سرخ بامداد به پایان بردم / لحظه لحظه ی تاریخ انتظار خویش (قصیده با تخلص خونین بامداد، ص ۱۰۴۵ مجموعه آثار).
۴. درباره مهیار یا مهیار دمشقی باید گفت که ادونیس این نام را از نام مهیار بن مرزویه دیلمی (۳۶۰-۴۲۸ ق)، شاعر مسلمان شیعه و ایرانی‌تبار دوره عباسی گرفته است که در بغداد به دست سید رضی (ره) آیین آتش‌پرستی را رها کرد و به دین اسلام گروید و در همان‌جا نیز رحلت کرد.
۵. دلیل نامگذاری این شاعران به این نام این است که از اسطوره تموز (ادونیس) و اساطیر همسان با آن بهره زیادی در شعر خود می‌برند و تمّوز محل تلاقی تمامی اسطوره‌های فدا و قربانی و نجات است.

۶. لاهوت: عالم غیب، عالم الهی، جهان مینوی - ناسوت: دنیای فانی و این جهان که ناپایدار است.
۷. مرگ ناصری: از رحمی که در جان خویش یافت/سبک شد/ و چونان قویی مغرور/ در زلالی خویشتن نگریست.

۹. منابع

- قرآن کریم.
- کتاب مقدس.
- ابراهیمی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۹). *شرح تحلیلی اعلام مثنوی*. چ ۱. تهران: انتشارات اسلامی.
- ادونیس. (۱۹۸۸م). *الاعمال الشعرية الكاملة*. دو جلد، چ ۵. بیروت: دار العودة.
- ----- (۱۹۹۶م). *الاعمال الشعرية: أغاني مهيار و قصائد أخرى*. چ ۱. دمشق: دارالمدی للثقافة و النشر.
- ----- (۲۰۰۳م). *أول الجسد آخر البحر*. چ ۱. بیروت: دارالساقی.
- ----- (۲۰۰۹م). *الكتاب الخطاب الحجاب*. چ ۱. بیروت: دار الآداب.
- الجیوسی، سلمی خضراء. (۲۰۰۱م). *الاتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث*. ترجمه عبدالواحد لؤلؤة، چ ۱. بیروت: مركز الدراسات الوحدة العربية.
- برگ نیسی، کاظم. (۱۳۷۷). *ترانه‌های مهیار دمشقی*. چ ۱. تهران: کارنامه.
- بقائی، محمد. (۱۳۸۶). *شاملو و عالم معنا*، به همراه گفت‌وگویی منتشر نشده با نصرت رحمانی. چ ۱. تهران: مروارید.
- خادمی کولایی، مهدی. (بی تا). «نمودهای اساطیری انبیاء و آئین گذاران در شعر شاملو». *فصلنامه پیک نور*، س ۵، ش ۳.
- رزوق، أسعد. (۱۹۹۰م). *الشعراء التمزويون؛ الاسطورة في الشعر المعاصر*. چ ۲. بیروت: دارالحمراء.



- رجائی، نجمه. (۱۳۸۱). *اسطوره‌های رهایی*. چ ۱. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- شاکر، محمود محمد، «استلهام التراث المسيحي في الابداع؛ رؤية ثقافية عقائدية» در پایگاه اینترنتی: www.islamonline.net
- شاملو، احمد. (۱۳۸۷). *مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها*. چ ۸. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- شریعتی، سوسن، ۱۳۸۴، از کربلا تا جلجتا. *روزنامه شرق*، ۲۳ بهمن ماه.
- شهرجردی، پرهام. (۱۳۸۱). *آدیسه بامداد*. چ ۱. تهران: کاروان.
- ضیمران، محمد. (۱۳۸۴). *گذر از جهان اسطوره به فلسفه*. چ ۲. تهران: هرمس.
- عرب، عباس. (۱۳۸۳). *ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب*. چ ۱. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- عبده عبود و دیگران. (۲۰۰۰-۲۰۰۱م). *الأدب المقارن؛ مدخلات نظرية و نصوص و دراسات تطبيقية*. دمشق: مطبعة قمحة اخوان.
- عسری زاید، علی. (۲۰۰۶م). *استدعاء الشخصيات التراثية*. قاهره: دار غریب.
- کمبل، جوزف. (۱۳۸۰). *قدرت اسطوره*. ترجمه عباس مخبر، چ ۲. تهران: مرکز.
- کوپر، جی. سی. (۱۳۸۶). *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*. ترجمه ملیحه کرباسیان، چ ۲. تهران: فرهنگ نشر نو.
- محمدی، محمدحسین. (۱۳۸۵). *فرهنگ تلمیحات شعر معاصر*. چ ۲. تهران: میترا.
- نعیمه، میخائیل. (۱۹۸۷م). *من وحی المسیح*. چاپ دوم، بیروت: مؤسسه نوفل.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۵۵ش) «اسطوره در شعر امروز ایران». *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد*، س ۱۲، ش ۴.
- ----- (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. چ ۱. تهران: فرهنگ معاصر.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۷). *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه محمود سلطانی، چ ۶. تهران: جامی.